

عشقی
سیمای نجیب یک آنارشیت

سرشناسه:	قائد شرفی، محمد، ۱۳۲۹-
عنوان و پدیدآور:	عشقی: سیمای نجیب یک آنارشیزست: محمد قائد.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۲۸۸ ص. مصور.
شابک:	ISBN 978-964-209-239-4
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
یادداشت:	صفحه‌عنوان به انگلیسی:
	<i>M. Ghaed. Eshghi: Portrait of an Anarchist's Innocence</i>
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع:	عشقی، محمدرضا بن ابوالقاسم، ۱۳۱۲-۱۳۴۳ ق. — نقد و تفسیر.
موضوع:	شعر فارسی — قرن ۱۴ — تاریخ و نقد.
موضوع:	روشنفکران — ایران — قرن ۱۴.
موضوع:	ایران — تاریخ — قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۴ ع ۵ / ۲ ق / PIR۷۷۷۷
رده‌بندی دیویی:	۸ فا ۱ / ۶
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:	۴۰۰۴۰۵۷

عشقی

سیمای نجیب یک آنارشویست

نویسنده

محمد قائد



نشر ماه
تهران
۱۳۹۴

عشقی
سیمای نجیب یک آنارشیست

نویسنده محمد قالد

چاپ اول زمستان ۱۳۹۴
نیراز ۱۵۰۰ نسخه

مدیر هنری حسین سجادی
لینوگرافی گرافیک گستر
چاپ جلد صنوبر
چاپ متن و صحافی سپیدار

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۲۳۹-۰
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



فهرست

- ۷ یادداشت بر چاپ سوم
- ۹ یادداشت بر ویراست دوم
- ۱۱ پیش درآمد
- ۱۳ پیشگفتار: نقد سیر اندیشه به عنوان ماجرای زندگی
نگاهی به شرایط ایران در روزگار عشقی و وقایع مهم عصر او ۲۷
- ۳۳ فصل اول: در صحنهٔ پیکار اجتماعی
تجربه‌های نوجوانی ۳۳. سفر و مهاجرت ۳۴. بر صحنهٔ تئاتر ۴۴
- ۵۹ فصل دوم: جهان بینی و اندیشهٔ سیاسی
نگاه به گذشته و درک از تاریخ ۵۹. تصور از توده، حکومت و
قدرت اجتماعی ۶۴. عید خون: کشتار بزرگ در سیزده به در ۷۱.
نظریهٔ 'شکست'، مشروطیت ۸۳. فراخوان انقلاب دائم ۸۹.
داستان 'به مشروطه رسیدگان' ۱۰۰
- ۱۰۳ فصل سوم: پاره‌ای عقاید و احساس‌ها
در دفاع از حقوق زنان ۱۰۳. طبیعت، دهر و آسمان ۱۰۹. هجو
و مدح ۱۱۲. عُلقه‌های نهانی، جدل‌های آشکار ۱۲۳
- ۱۳۱ فصل چهارم: ارزش ادبی
نوگرایی و تجدد در ادبیات ۱۳۴. گام بلند به پیش ۱۳۹

- ۱۴۹ فصل پنجم: مانیفست و بیانیه در قالب داستان منظوم
ادبیات به عنوان ابزار تهییج توده ۱۶۶
- ۱۷۹ فصل ششم: تجربه روزنامه‌نگاری
میراث روزنامه‌نگاری صدر مشروطیت ۱۷۹ . دوشنبه این
ماه، چهارشنبه ماه بعد ۱۸۳ . غزل خداحافظی ۲۰۴
- ۲۲۹ پایان سخن
- ۲۴۱ ضمیمه ۱
نامه به بانوی ناشناس ۲۴۱ . مقدمه «افسانه» ۲۴۳ . نامه‌هایی
به عشقی ۲۴۵
- ۲۵۱ ضمیمه ۲
قتل شاعر جوان، ملک الشعراء بهار ۲۵۱ . قتل عشقی، روزنامه
مرد امروز ۲۵۵ . سعید نفیسی ۲۶۱ . بازیگران عصر طلایی،
ابراهیم خواجه‌نوری ۲۶۵ . انعکاس جمهوری، حسین مکی
۲۶۷ . خبر روزنامه ایران ۲۶۹ . نامه مدیران جراید منتسب به
گروه اقلیت مجلس ۲۷۰
- ۲۷۳ تصویرها
- ۲۸۱ نمایه

یادداشت بر چاپ سوم

اصطلاح 'از چیزی رنج بردن' را کسانی دلبخواهی به کار می‌برند: فلان شهر از کمبود برق، مملکت از تورم شدید و انسان معاصر از سرگشتگی رنج می‌برد — حتی شنیده شده سالاد از کمبود فلفل رنج ببرد. همین‌طور فعل ترکیبی 'اجازه‌دادن': اجازه ندهیم پرندگان در زمستان بمیرند؛ نباید اجازه داد تمایلات ارتجاعی بر نیروی ترقیخواهی پیروز شود، و غیره.

اگر کتابی که در دست دارید اجازه داشته باشد از چیزی رنج ببرد، کمبود نسخ است: از سال ۷۷ تنها دو بار چاپ شده و به دست بسیاری خوانندگان بالقوه نرسیده است. برای کاستن از آن رنج، نگارنده اجازه داد تصویر متن کتاب روی سایت ظاهر شود. اما متنی چند صد صفحه‌ای با شماری قابل توجه شعر و پانویشته و شعر در پانویشته، نیاز به تأملی بیش از مرور در مانتور دارد. امید که ناشر جدید کتاب اجازه ندهد رنج خواننده بالقوه و مؤلف ادامه یابد.

عشقی حضورش در صحنهٔ فعالیت‌های اجتماعی بسیار کوتاه بود. خیالپردازی در این باره که اگر دهه‌های بعدی را تجربه می‌کرد طرز فکرش چگونه تغییر می‌یافت، نتیجه‌ای مشخص به دست نمی‌دهد، اما ادامهٔ آن طرز فکر در وقایع بعدی جامعهٔ ایران قابل تشخیص است. گرچه فرصت نیافت مبانی نظری محکمی برای احساسات سیاسی خویش بیابد یا بیوراند، دست‌کم بر این نکته توافق وجود دارد که نام او جایگاهش را در میان روشنفکران و ترقیخواهان ایران ابتدای قرن حفظ کرده است. کسی حتی شبیه او سراغ نداریم که تنها با سه چهار سال حضور برق‌آسا در صحنهٔ ادبیات و اجتماع، در آن فهرست جای گرفته و مانده باشد. ماندگاری‌اش به سبب فوران قریحهٔ سرشار، روحیه‌ای دستخوش ادوار شور-افسردگی و البته مرگ زود هنگامش در بزنگاه پرتنش تغییر سلطنت بود.

در چاپ دوم، پانوشته‌ها را از انتهای فصل‌ها یکسره به پای صفحه آوردم تا از نظر دور نمانند. پانویس یا پانوشته نزد بیشتر خوانندگان حاشیه و حتی اضافات تلقی می‌شود؛ اما در این متن توضیح پایین صفحه گاه مکمل سطرهای بالا، و گاه مطلبی است مستقل که برای قطع‌نشدن جریان بحث به این شکل درج شده، نه چون اهمیت کمتری دارد.

در این چاپ کوشیده‌ام تعداد بیشتری از آن مطالب مکمل را، هم برای زیبایی بصری و یکدست‌تر شدن صفحات و هم به امید توجه بیشتر از سوی خواننده، تا آنجا که تداوم بحث را بر هم نزند وارد متن کنم. «مانیفست و بیانیه در قالب داستان منظوم» هم، که پیش‌تر نیمی از فصل «ارزش ادبی» بود، مستقل شده است.

از یاران و خوانندگانی که این متن به لطف آنها ویراسته‌تر شده سپاسگزارم.

م.ق.

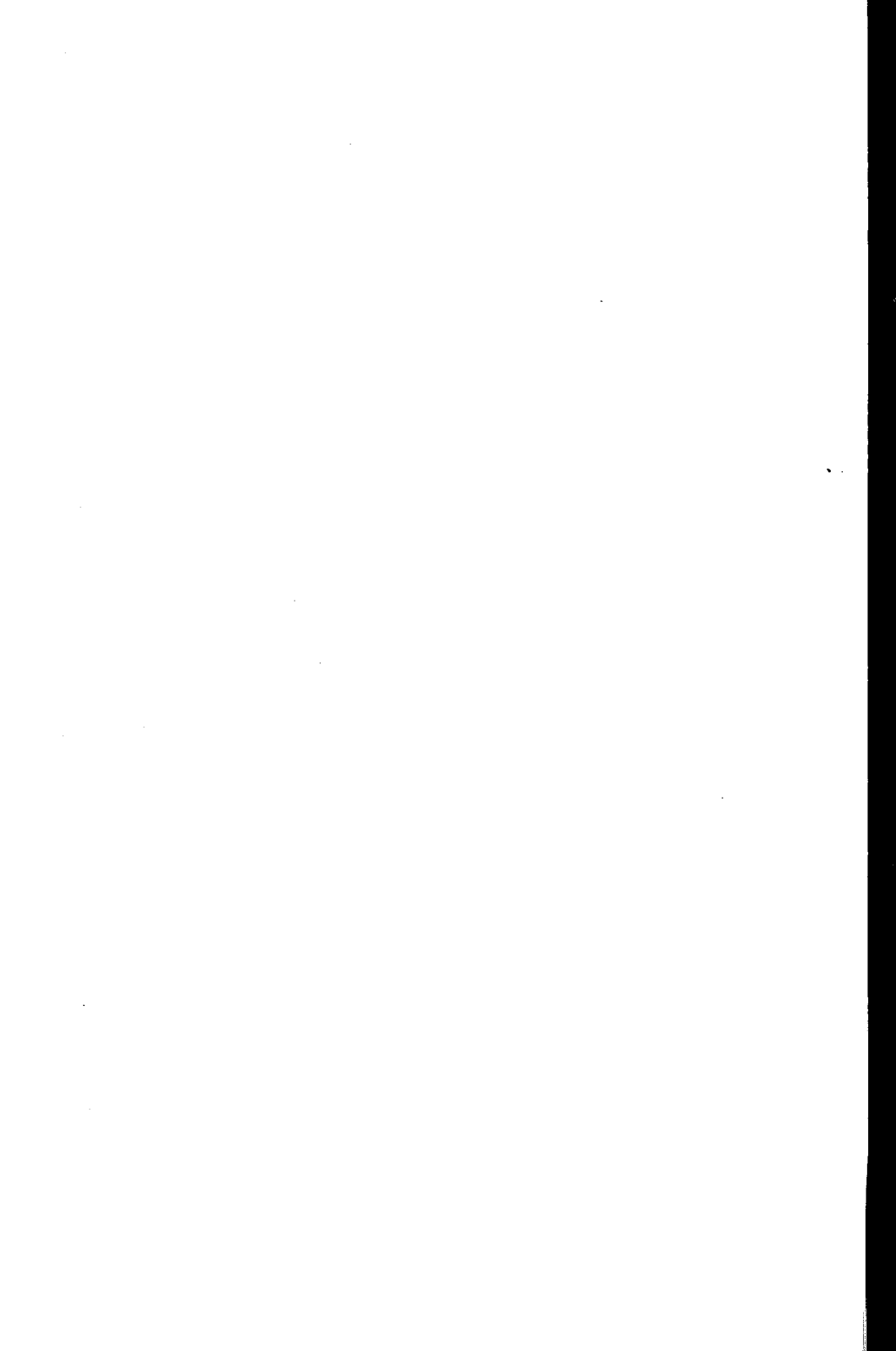
دی‌ماه ۹۳

یادداشت بر ویراست دوم

در چاپ دوم کتاب حاضر، پانویس‌ها، یادداشت‌ها و توضیحات دیگر از انتهای هر فصل به پایین صفحه انتقال یافته است. نگارنده کوشیده است برخی متن‌ها و گفته‌هایی را که در چاپ‌های مکرر دستخوش تحریف شده‌اند، از جمله مشروح مذاکرات مجلس شورا در آن سال‌ها را، از نخستین منبع و به شکل اولیه نقل کند. بنابراین یادداشت‌های این کتاب بحث اصلی را تکمیل می‌کند و بهتر است بی‌درنگ در دسترس باشد، چرا که بسیاری خوانندگان از مدام پس‌و‌پیش رفتن در کتابی که می‌خوانند استقبال نمی‌کنند. در این ویرایش، عنوان فرعی پیشگفتار به عنوان کتاب افزوده شد و آن بخش عنوانی جدید یافت.

نقد فکر و شخصیت و آثار میرزاده عشقی نقد جهان‌بینی و طرز فکری است که در سراسر سده گذشته در جامعه ایران رواج داشته است. این کتاب نه تقدیس یک شاعر، نه بزرگداشت یک متوفی، و نه سختگیری نسبت به مردی است که بسیاری از ایرانیان او را دوست دارند بی‌آن‌که به همان اندازه مشتاق خواندن آثارش باشند. عشقی چشم‌اندازی گسترده برای تأمل در کار جامعه و جهان در برابر می‌نهد. اگر حرکت این جامعه با همان آهنگ رشدی که در شخص او دیده می‌شود ادامه یافته بود، امروز بسیار به از این بودیم. نکته‌ای است درخور توجه که آثارش سال‌هاست مستقلاً تجدید چاپ نمی‌شود اما تحقیق درباره او را جدی می‌گیرند. عشقی شخصیت فراموش‌نشده غریبی است که شیخ افکارش بر ذهن ملتی سایه افکنده و نوع عقایدش همه‌گیر است، اما گویی برای خود او جای چندانی نیست. آنچه در پی می‌آید کوششی است برای توضیح این‌که چرا.

مؤلف



پیش در آمد

علاقه روزگار کودکی و نوجوانی نگارنده به نام و سروده‌های عشقی به‌مرور تبدیل به میل به بررسی انتقادی‌تر افکار و نوشته‌های او گشت، اما، مانند بسیاری برنامه‌های خرد و کلان دیگر در زندگی هرکسی، اجرای آن به تأخیر افتاد.

نوشتن این متن را به قصد نقادی در جهان‌بینی آنارشیستی و نیهیلیستی عشقی آغاز کردم و در همان خط پیش رفته‌ام. حین غور در مقاله‌ها و نوشته‌های آتشینش، گرچه انتقاد از جهان‌بینی او کاهش نیافت، علاقه‌ام به شخص او بیشتر شد. شخصیت عشقی به‌عنوان شاعر بر نثر پرشور او سایه‌ای پررنگ انداخته و با همه شهرت و هیجانی که پایان کار روزنامه‌نگاری‌اش ایجاد کرد و ظاهراً سبب مرگ او شد، به این جنبه از فعالیت او توجه دقیق و مستقیم چندانی نشده است. کوشیده‌ام این بخش نادیده‌مانده از شخصیت قلمی عشقی را به سیمای فرهنگی-سیاسی‌اش بازگردانم.

همراهی صمیمانه کارکنان کتابخانه ملی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و بخش‌های میکروفیلم آنها، به این نگارنده مجال داد تا علاوه بر منابع دیگر، اوراق زردشده و شکننده روزنامه عشقی و دیگر نشریات آن روزگار را مرور کند و کمک بزرگی بود در جهت مستندکردن مباحث و پرهیز از پاره‌ای اشتباه‌ها که سال‌هاست در نوشته‌های بسیاری مؤلفان تکرار می‌شود. در همین بررسی، تصویری تازه از کار عشقی به‌عنوان سردبیر و ناشر به دست آمد. منابع دست‌اول و قابل اتکا درباره عشقی فراوان نیست. امید که متن‌های دیگری در این زمینه لابه‌لای ستون‌های مطبوعات قدیمی کشف شود و اسناد منتشر نشده دیگری درباره او به دست آید تا بتوان به نتایجی تازه‌تر رسید.

با قدردانی از همفکری سودمند همه دوستانی که در نگارش این کتاب مشوق من بوده‌اند، از آقایان ابوالفضل نوتاج، منوچهر نوتاج و علی دهباشی که دسترسی

به منابعی کمیاب را برای نگارنده میسر کردند، از آقای فرخ امیرفریار که مرا به مآخذی تازه رهنمون شد، و از آقای حسین شهیدی که، پا در رکاب سفر، پیشنویس این کتاب را با دقت و علاقه خواند و پیشنهادهایی روشن‌گر در میان نهاد، صمیمانه سپاسگزارم.

محمد قاند

اسفند ۷۶

پیشگفتار

نقد سیر اندیشه به عنوان ماجرای زندگی

چندین خصوصیت شخصی و تاریخی سیمای میرزاده عشقی را از دیگر کسانی که در رده او بودند و به سرنوشتی کم‌ویش شبیه او گرفتار آمدند متمایز می‌کند. نخست این‌که عشقی جوان مُرد. این از سویی جنبه جوانمرگی و شهادت را در تصویر او پررنگ‌تر می‌کند و از سویی خلوص جوانانه افکار و آثارش را در تضادی شدید با روحیاتی می‌نهد که از آنها به عنوان مصلحت‌اندیشی، عقل‌معاش، ضرورت‌های شغلی، دست‌کشیدن از مقاومت در نتیجه خستگی یا دلزدگی و، البته، مرحله تجربه‌اندوزی یاد می‌شود. عشقی ستیزه‌گر زیست، بی‌انعطاف ماند و آشتی‌ناپذیر مرد، حالتی که حفظ کردن آن طی سالیان دراز برای همه‌کس آسان نیست.

در وجه جسمانی، سیمایی داشت تداعی‌کننده اعتقاد و صداقت و یادآور چهره شاعران و نویسندگانی مانند صوراسرافیل، پوشکین، لرماتوف؛ و از شاعر هم‌عصرش، مایاکوفسکی، بسیار خوش‌سیماتر بود.^۱ در سلوک و رفتار، شیوه زیستی داشت از نوع قلندرآبی هنرمندانه و فقیرانه؛ و با قلمی سرکش به آرمانگرایی پرداخت و دیگران را تشویق به بلندپروازی و رؤیایروری کرد. در محیطی که بددلی را از کودکی در مغز فرد حک می‌کنند و به او می‌آموزند که ادعای اخلاص را با تردید تلقی کند، عشقی بر این ایمان پای می‌فشرد که چیزی به‌عنوان حقیقت وجود دارد و انسان می‌تواند و باید در پی آن حقیقت ناب و متعالی برود. اما با این‌که معتقد به حقیقت‌غایی بود، بشر را ذاتاً پست و توده مردم

۱. عشقی "از زیبایی صوری هم بی‌بهره نبود". (مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، با تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، زوار، ۱۳۴۳، ج ۳، ص ۶۱۶) خوش‌عکس بود و در یکی از تکچهره‌هایش، با موی بلند و قلم در دست، بسیار شبیه تصویر شکسپیر به نظر می‌رسد، که احتمالاً تصادفی نیست و آن ژست و قیافه خواست خود اوست.

را رمه‌هایی دویا از جُهالِ آلت دست اهریمنانی از قبیل وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه می‌دانست. به زندگی عشق می‌ورزید، اما مرگ را نیز خود به خود واجد ارزش می‌دانست و آرزوی آن را می‌کرد و نوع بشر را زائد و سزاوار تحقیر می‌دانست. در یک جا برای موقعیت زنان از جنبه فرهنگی دل می‌سوزاند، اما در جاهای دیگر تلویحاً با این اعتقاد عوام همراه می‌شد که زنان جنس درجه دومند. انسجام‌بخشیدن به این ملغمه درهم و کهنکشان نابسامان افکار ضد و نقیض به مجالی نیاز داشت که از او دریغ شد.

کار سیاسی نزد او نه سنجش سیاست‌های ممکن و استفاده از بهترین جنبه‌های آنها، یا حتی اجرای یک مرام معین، بلکه پای فشردن بر جهان‌بینی مانوی تقابلی خیر و شر بود. جامعه را نه کلیتی متفاوت از تک‌تک افراد و اجزای تشکیل‌دهنده آن، و حرکت اجتماعی را نه برآیند نیروهای فعال در آن و حاصل جمع و آمیزه منافع متضاد، بلکه آوردگاه خیر و شر می‌دید. در عین حال ملت را چیزی جدا از توده مردم می‌دانست: اولی ("ایرانیان هوشیار") مقام والایی دارد، اما دومی ("این قوم پولکی"، "این خلق خر") سزاوار هر تحقیری است (و برای همین است که "من ز مردم این مملکت نیم خوشبین"). فراتر از این، حتی برای تبیین مفهوم خیر و حمایت از انسان‌های نیک‌کردار هم وقت و نیروی زیادی صرف نمی‌کرد. تمامی تأکید و تکرار او بر نابودی شر بود، شری که عمدتاً نه تنها در کردار بلکه در نفس وجود اهریمنانی مانند قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله و بعدها سردار سپه تجسم می‌یافت. نهیب عشقی به مردم و به خوانندگان هشدار و آموزش و اخطار و دستورالعمل نبود؛ نعره‌های کرکننده کسی بود که فرار سیدن قریب‌الوقوع توفان آخرالزمان، ریشه‌کن شدن گیاهان هرزه خیانت و وطن‌فروشی و خشکیدن چاله‌های پر از گندابه فساد و دنائت را نوید می‌دهد. همچنان‌که در بحث مربوط به عید خون خواهیم دید، لحن او در مواردی، بیش از هر کس، شبیه لحن پیامبری است شیطان‌ستیز و مجهز به الهامی از عالم بالا که از کوه پایین آمده و در آگاهاندن خلق از آنچه سرورش غیبی به او ابلاغ کرده است لحظه‌ای درنگ روا نمی‌دارد.

این‌گونه تفکر آخرالزمانی، که خرده‌کاری و اصلاح‌گرایی و مشغول‌شدن به فهرستی از مسائل ریز و درشت و مشکلات حقیر را کنار می‌گذارد و مستقیماً به قلب سرفصل‌های عظیم خیر و شر و سیاه و سفید می‌زند، همواره در تفکر و در

روانشناسی اجتماعی بسیاری از مردم جهان جای داشته است: باید به قعر و به بطن پرداخت، و تا همه چیز ویران نشود، آبادی ناممکن است. در اصطلاح سیاسی دو قرن گذشته، به این گونه جهان بینی آنارشیزم گفته اند: نابودکردن همه چیز و محور اقتدار و محدودیتی به امید بازسازی همه چیز در شکلی متعالی در آینده ای نامعلوم.^۲ عشقی تفکری را که پیش از او هم وجود داشت گرفت و آن را بدون مبنای نظری محکم و تعاریف دقیق تکرار کرد و می توان گفت در جامعه ایران قوت بخشید و جا انداخت. در فصل دوم می کوشیم نشان بدهیم عقاید او نه از نوع انقلاب به معنای نوین آن، یعنی معنایی که از انقلاب فرانسه به بعد یافت، بلکه از جنس آنارشیزم و نیهیلیسم است (در زمان اقامتش در استانبول در قصیده ای سرود: "بشر یک لکه ننگی است اندر صفحه گیتی / سزد پاک ای زمین زین دم بریده جانور گردی").^۳

۲. anarchism: "آنارخوس [an archas]، اصل یونانی این واژه، صرفاً به معنی 'بدون حاکم' است و از این رو پیداست که آنارشی را می توان در سیاق کلی هم در معنای منفی فقدان حکومت و هم در معنای مثبت آن به کار برد، زیرا حفظ نظم مستلزم وجود حکومت نیست." (وودکاک، جرج، آنارشیزم، ترجمه هرمز عبداللهی، معین، ۱۳۶۸، ص ۱۲)

"آنارشیزم، همانند هر مرام دیگری که در پی آرمانشهر باشد، در وهله نخست انتقادی است از تریبات اجتماعی کنونی، و در درجه بعد طرحی است برای آینده ای بی مسئله. مثلاً این اصل [آنارشیزم] را که انسان در طبیعت خویش خوب است نمی توان با اشاره به رفتار شریانه ای که طی تاریخ بشر روی داده است رد کرد، چون پاسخ سراسر است این خواهد بود که به انسان هرگز فرصت داده نشده تا قابلیت های خویش را تحقق بخشد و از این رو طبیعت رتوف او به سبب اقتدار نهادین فاسد گشته است. به همین سان، چشم انداز آرمانشهر را نمی توان با موضوع ملال آوری و بدین جامعه ای برابری خواه و بی تضاد از میدان به در کرد. گفتن این حرف که ما، مخلوق های فاسد عصری فاقد اخلاق، در چنان جهانی ملول خواهیم شد، در حکم قضاوتی تنگ نظرانه در باب شرایط جامعه ای است که به بهترین نحو به تعالی روح انسان خواهد انجامید. آنارشیزم هر چند که قائل به آرمانشهر باشد و هر چند که تحلیل ها و تجویزهایش ناهوشمندانه به نظر برسد، نمایانگر یکی از بروزهای نارضایتی اساسی از شیوه ای است که انسان تاکنون برای نظم بخشیدن به زندگی خویش برگزیده است."

(International Encyclopedia of the Social Sciences, Macmillan, London, 1968)

آنارشیزم در قرن هجدهم در مفهومی منفی و علیه مخالفان وضع موجود به کار رفت، اما در قرن نوزدهم مکتبی شد دارای مبلغ و پیرو (برای توضیح بیشتر درباره پیشینه آنارشیزم و برخورد مارکس به آن، نگاه کنید به فصل دوم، پانویس ۲۳).

۳. nihilism: هیچ انگاری، نیست گرایی، نیست انگاری. "این واژه با رمان پدران و پسران (۱۸۶۲) نوشته ایوان تورگنیف بر سر زبان ها افتاد و بیانگر آرای رادیکال های روسی دهه های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ است که منکر هرگونه اقتدار مستقری بودند. سخنگوی این جماعت، دیمیتری پیساروف، منتقد ادبی جوان، می گفت: 'آنچه را می توان شکست باید شکست،' نیهیلیست ها، به نام رهایی فرد، به مذهب، همه ارزش های معنوی، ماوراء طبیعه، زیباشناسی هنری و قواعد مرسوم فکر و زندگی می تاختند. آنان مدافع تجربه و آزمون، علوم طبیعی و 'واقع گرایی' بودند. نیهیلیسم بیشتر طغیانی اساساً روشنفکرانه و عاطفی با لحنی به شدت شخصی بود تا مرامی سیاسی یا اجتماعی، با این همه راه را برای جنبش های رادیکال سیاسی و اجتماعی بعدی هموار کرد."

(Grolier Encyclopedia International, New York, 1972)

از نظر مشرب فلسفی، او را می‌توان دهری، و از نظر روحیات، دلسپرده به سودازدگی دانست: میل به کشاندن پیروان به سوی هدفی که خود مرشد هم تعریفی دقیق از آن ندارد و با این توهم زندگی می‌کند که هرگاه سی تا مرغ به‌طرفی پرواز کنند، سرانجام خودشان سیمرغ خواهند شد (داوری نهایی، مانند هر کار دیگری، بستگی به درجه موفقیت دارد: در قضاوت تاریخی، معمولاً پیروزمندان را متفکرانی صاحب اراده و تخیل قوی می‌دانند، و ناکامان را سودازدگانی خیال‌پرور). انسان دهری سودازده شاید جمع اعداد به نظر برسد، اما گرایش‌های آنارشیستی راهی برای سازش ناپایدار این دو دیدگاه به دست می‌دهد. خواهیم دید که این تنها تناقض در افکار او نبود.^۴

عشقی هم در نثر و هم در نظم عامه‌گرا بود. افزون بر شعرهایی که به سبک قدما می‌سرود، در آنچه خطاب به عوام و برای توده مردم می‌نوشت سطحی از سخنوری و حدی از قصه‌گویی وجود داشت که می‌توانست برای مردم کوچه و بازار و قهوه‌خانه نیز به اندازه خواص اهل محفل جاذبه داشته باشد. در عین حال و در کنار این سنت‌گرایی، نوآوری‌اش در واژگان و در ساختار زبان او را در ردیف نخستین پیشگامان نوگرایی در عرصه ادبیات ایران جای می‌دهد.

اگر همه آنها برای ماندنی شدن او در عرصه ادبیات سیاسی ایران کافی نباشد، قرارگرفتنش در سرحلقه قربانیان خشونت سیاسی در عهد آخرین دودمان پادشاهی ایران تمایز بی‌چند و چون اوست. اگر محمدتقی پسیان را که به‌عنوان یک نظامی در نتیجهٔ تمرد در برابر قدرت مرکزی به خاک افتاد، و سیدمحمد خیابانی را که در کشمکش برای کسب قدرت سیاسی جان باخت، در رده مناسب خود بگذاریم، عشقی نخستین فردی بود که پس از کودتای ۱۲۹۹ علناً به‌عنوان فردی بی‌دفاع ترور شد، شهیدی که بر خلاف بسیاری دیگر از قربانیان قبلی و بعدی، تنها با قلم و به‌عنوان شاعر و روزنامه‌نگار و نویسنده به میدان آمده بود و بیرون از این حیطه، انگیزه یا سابقه‌ای مربوط به کسب قدرت سیاسی و اداری و

۴. در تاریخ اسلام، خوارج نخستین و مشهورترین آنارشیست‌ها بودند. شعار آنها در جنگ‌های صفین و نهروان، لا حکم الا لله ("داوری جز الله وجود ندارد")، حرف آنارشیست‌های عصر جدید هم هست که حکومت بد و بدتر معنی ندارد و حکومت به طور مطلق شرّ نالازمی است، با این تفاوت بسیار مهم که نخستین موضعگیری آنارشیسم مدرن نه تنها رَد حکومت و مالکیت، که انکار خدا هم هست. در ایران عصر جدید، گروه مذهبی کوچکی به نام فرقان، که خشونت را تقدیس می‌کرد و همواره ضروری می‌دانست، بیانگر طرز فکر خوارج و نماینده آنارشیست‌های خداپرست بود.

مالی و شائبه ارتباط با قدرت‌های خارجی در کارنامه‌اش وجود نداشت. نخستین آدمکشی تمام‌عیاری که در نامه اعمال بانده نظامیان کودتای سوم اسفند، و در نهایت در کارنامه خاندان پهلوی، ثبت شد قتل عشقی بود. ملک الشعراء بهار او را "اولین مقتول ما" لقب می‌دهد. منظور بهار اولین مقتول در مبارزه برای مهارزدن بر رضاخان سردار سپه و بر سر تغییر سلطنت اوایل دهه ۱۳۰۰ بود؛ اما، در نگاه به گذشته، عشقی نخستین قربانی — یا دست‌کم نخستین قربانی روشنفکر و مشهور — سلطنت پنجاه و سه ساله آخرین خاندان شاهی ایران هم هست.

کسان دیگری نیز پیش از عشقی و پس از او به سبب افکار و نوشته‌هایشان کشته شدند؛ اما آنچه سیمای عشقی را از دیگران متمایز می‌کند (و حتی با وجود کسی مانند جهانگیر صوراسرافیل که جوان مُرد و نویسنده بود) به او سیمای شهید اول راه قلم می‌دهد این نکته است که مطبوعات ایران در سال‌های بین پایان جنگ جهانی اول و آغاز سلطنت رضاشاه خواننده و مخاطبان گسترده‌تری یافت و عصر روزنامه چاپ سنگی پر از نصیحت و انشانویسی را پشت سر گذاشت. معمولاً در بحث از ادوار مطبوعات ایران، تمایل عمومی به تجسم دوره پر حادثه ۱۳۲۰-۱۳۳۲ است. یاد آن سال‌ها بخشی از تجربه معاصران است و غیر طبیعی نیست که تجربه‌های دورتر در برابر تجربه دست‌اول کم‌رنگ‌تر به نظر برسد. در سال‌های جنگ جهانی اول و در سال‌های فترت بین دو دودمان سلطنتی، نیاز به آگاهی از اخبار ایران و جهان هرچه بیشتر در جامعه شکل می‌گرفت، اما تقریباً هیچ وسیله ارتباط عمومی دیگری وجود نداشت و این موقعیتی یگانه برای مطبوعات فراهم می‌کرد. تا رواج رادیو هنوز سال‌ها راه بود و تهیه مطبوعات خارجی حتی از خواندن آن هم دشوارتر بود و به اقلیتی بسیار کوچک محدود می‌شد.

افزون بر این، تجربه سال‌های پریشانی و اشغال ایران طی جنگ اول، قحطی و فقر، غدر دشمنان و دغلكاری مؤتلفان خارجی، و ضعف مفرط دولت مرکزی در اداره کشور به تجربه سیاسی مشترکی تبدیل گشته بود که در صدر مشروطیت هنوز وجود نداشت. نویسندگان و خواننده عصر نهضت مشروطیت نیز مانند مبارزان فعال آن روزگار در دنیای بسیار تنگ و یکنواخت ناصرالدین‌شاهی بزرگ شده بودند و چیزی به عنوان تجربه سیاسی مشترک در دنیایی بزرگ و خاطره حضور در نبردهای پرافت‌وخیز سیاسی هنوز شکل نگرفته بود. ناکامی نتیجه حدی از

انتظارات است و به همان نسبت افزایش می‌یابد. هنگام ترور ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۵ شمسی و در پایان دورانی پر از ظلم همراه با ثبات، انتظارات عمومی هنوز بسیار کمتر بود و با انتظاراتی که بیست سال بعد در تجربه‌های تلخ دورانی پر از ستم، اما بی‌ثبات، پدید آمد بسیار تفاوت داشت. در فصل اول، «در صحنه پیکار اجتماعی»، در این باره بحث خواهیم کرد.

این حقیقت دارد که دربار قاجار کوشید از قتل عشقی به سود خود و علیه قاتلاننش که مدعی حکومت بودند بهره‌برداری کند و به هرچه مفصل‌تر و مردمی‌تر شدن تشییع جنازه او کمک کرد و «طرفداران عشقی در دربار حادثه قتل شاعر را وسیله تظاهر برضد سردار سپه قرار دادند.»^۵ حرکت جماعت پشت تابوت او یکی از نکات مهمی بود که از همان فردای ترور عشقی تصویری بسیار پررنگ از شهرت، محبوبیت، مظلومیت و شهادت بر ذهن جامعه حک کرد، تصویری نورانی که با گفتار هتاکانه یک قلندر بددهن همخوانی نداشت. «عده تشییع‌کنندگان را بیست سی هزار نفر می‌گفتند. اجمالاً از شاه‌آباد تا چهارراه سیروس و برق را مردم گرفته بودند»^۶ و «قریب سی هزار نفر از مسجد مرحوم سهسالار، خیابان شاه‌آباد، لاله‌زار، ناصریه، بازار تا دم دروازه حضرت عبدالعظیم با مرانی و ذکر مصائب اجداد آن سید مرحوم جنازه را مشایعت... و دو ساعت بعد از ظهر جمعه با حضور عده کثیری در ابن‌بابویه مراسم تدفین به عمل آمد»^۷.

این هم حقیقت دارد که عشقی اعتقاد داشت سلطنت قاجار باید ادامه یابد و تجربه مشروطیت کامل شود، مانند بسیاری دیگر، قضیه ایجاد جمهوری را بازی عوامل خارجی و عمال بومی‌شان می‌دانست و می‌پنداشت رفتن دزدان کهنه‌کار و آمدن دزدان تازه‌کار یعنی اتلاف هرچه بیشتر مال ملت. اما این هم حقیقت دارد که او خصوصیات اصلی یک شهید را در خود داشت: شاعر و سخن‌پرداز و نازک‌خیال؛ بلندنظر و بامناعت و قانع؛ دل‌سپرده به احساسات (اگر نگویم اصول) و آرمان‌هایی که تقریباً یقین داشت در راه آنها سر خواهد باخت؛ پرشور و نترس، و در واقع یکی از رساترین نعره‌هایی که در تقبیح ثروتمندسالاری و تخطئه

۵. آراین پور، یحیی، از صبا تا نیما، کتاب‌های جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۳۶۵.

۶. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۶۱۶.

۷. روزنامه قانون، شماره ۶۱، به نقل از مکی، حسین، تاریخ بیست‌ساله ایران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۶۷.

امتیازهای موروثی در جامعه ایران شنیده شد؛ و یکی از بلندترین صداهایی که، به یمن مرگ زود هنگامش، طی سال‌های پس از آن همچنان با شعرهای رماتیک و زبان هجاگوش طنین انداز ماند. و باز، به یمن ترور عشقی ملت می‌توانست ادعا کند، و تا حدی ثابت کند، که از همان ابتدا در راه نبرد با خودکامگی رضاشاه جهد کرده و در پیشگاه آزادی خون داده است. صفاتی مانند 'سید اولاد پیغمبر' و 'جوان رعنا' مکمل تصویر شاعر شوریده‌ای است که جنازه‌اش را مردم کوچه و بازار تهران روی دست بردند.

در وجه عملکرد اجتماعی، به عشقی ایفای نقش شهیدی احاله شد که اشتیاق او به ایثار خون خویش نمایانگر تمایل قلبی ملت به فداکاری در راه تن‌زدن از تسلیم به بلندپروازی‌های یک دیکتاتور آینده است. روزنامه قرن بیستم عشقی، که شماره‌های آن طی سه سال و اندی به زحمت از بیست گذشت، بسیار نامنظم انتشار می‌یافت، خواننده چندان‌ی نداشت و شهرتش راه، اگر فرض کنیم شهرتی به دست آورد، مدیون نام خود عشقی بود. این گمنامی و مهجوری حتی در اظهار نظرهای مورخان بعدی هویداست، تا بدان حد که بسیاری از مؤلفان تاریخ‌های ادبی-اجتماعی ایران آخرین شماره این جریده را نخستین شماره آن گرفته‌اند. در انتهای این کتاب به گمانزنی خواهیم پرداخت که دخالت او در این شماره بدفرجام بسیار کمتر از آن بود که غالباً گمان می‌رود.

با توجه به همین جوانب، در برخورد به عشقی و شعر و نثر و اندیشه او با چند سیما روبه‌رویم. یکی شخصیتی است که در گردباد حوادث در دوره‌ای بسیار پرتب و تاب کوشید سر خم نکند و با کسی کنار نیاید. عشقی از جا کنده نشد و در سنگر ماند. اما پاسخ این سؤال که از چه چیزی و چگونه دفاع می‌کرد ممکن است بر داوری ما در باب تاکتیک او و موقعیت و مکان سنگرش تأثیر بگذارد. در نگاه به گذشته، جنگیدن تا آخرین قطره خون در یک سنگر خاص ممکن است خدمتی به یک آرمان به حساب آید؛ اما هدف غایی هر تقلایی پیروزی بر حریف است. قدر و قیمت عشقی در این است که به نیابت از سوی جامعه و در اجرای خواست وجدان عمومی برای مقاومت در برابر دسیسه‌بازی و توطئه‌چینی جان باخت.

بنابراین دست‌کم با دو عشقی روبه‌رویم: یکی در قالب اسطوره مقاومت و پرخاش به جابربیت؛ شهید راه حق‌گویی و ستیز با باطل؛ کی‌تور به خون خفته بام میهن که کشته کینه و نفرت زراندوزان و جباران گشت (اسطوره را به معنی

تصویری می‌گیریم بزرگ‌تر از واقعیت، و افسانه‌ای که با آن با توجه و احترام برخورد شود).

دربارهٔ اسطورهٔ عشقی جدلی نیست. عشقیِ دوم نویسنده، شاعر، روزنامه‌نگار و انقلابی و نظریه‌پرداز است که می‌توان عقاید، آرا و نوشته‌هایش را نقد کرد و به آنها نمره داد. می‌دانیم که این دو از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. اما در واقع هدف از این تفکیک ظریف و دشوار پرهیز از داوری دربارهٔ عشقی با معیارهایی مربوط به پس از عصر اوست. در جاهایی از این کتاب ممکن است به نظر برسد که دربارهٔ عشقی با عقل امروزی داوری می‌کنیم. اما نیت این نیست و چنین کاری را از نظر روش‌شناسی و منطق تاریخی نادرست می‌دانیم. چنین بازنگری‌هایی، در واقع، نقد سیر تفکر ماست با توجه به عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن، و یادآوریِ انتظارهای بجا و نابجا و آرزوهای بریادرفته‌مان. نمی‌پرسیم چرا عشقی این‌طور یا آن‌طور فکر می‌کرد؛ می‌گوییم ما، یا برخی از ما، در گذشته این‌طور فکر می‌کرده‌ایم و شاید هنوز همین‌گونه فکر کنیم.

دست‌آخر این‌که هر اندازه بکوشیم از حد معرفی فراتر نرویم، سرانجام از نوعی داوریِ ضمنی دربارهٔ عشقی به‌عنوان موضوع بحث‌گریزی نیست. به‌عنوان هموطن و شریک دردهای عشقی او را و اندیشهٔ او را حلاجی می‌کنیم، نه در جایگاه یک داور مطلقاً بی‌طرف. در نقد سختگیرانهٔ اندیشه و آثار عشقی، او را توبیخ نمی‌کنیم، بل بخشی از سیر تفکر جمعی و یکی از سخنگویان پرشنونده‌ای به حساب می‌آوریم که فکرهای پدران ما و خود ما را بر زبان می‌آورده است.

شخص عشقی در تاریخ مبارزات سیاسی-روشنفکری ایران جایگاهی یافته و همچنان آن را حفظ خواهد کرد، هرچند که به اجزای آثار او توجهی چندان دقیق نشود. اما جهان‌بینی او، یا آن جهان‌بینی عمدتاً عاطفی و درهم‌بسته‌ای که او در دل می‌پروراند، در فکر اجتماعی و در سر ما تن‌نشین شده است. از همین رو، نقد تفکر عشقی را نقد تفکر اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی عصر حاضر هم می‌دانیم. و باز از همین روست که در کتاب حاضر دربارهٔ نظرات او نه به‌عنوان چیزی که کسی در زمان خویش و در حد معلومات خویش گفت و رفت، بل عناصر و اجزایی موجود در تفکر امروزیان هم داوری می‌کنیم.

وطنخواهی عاطفی، از نوع وطنخواهی عشقی، سایه‌ای بر فکر ما افکنده که ممکن است در سایه‌روشن آن‌گونه تفکر نکته‌های بسیاری در آن جهان‌بینی را از

نظر دور بداریم. نوشتهٔ عشقی عکسی از جنبه‌هایی از فکر همهٔ ماست که می‌تواند به بهترشناختن خودمان کمک کند. و باز به همین سبب، در این کتاب، برای نخستین بار، روزنامه‌نگاری عشقی جدی گرفته می‌شود و حجمی در حد دیگر جنبه‌های فکر و قلم او به این رشته از فعالیت‌های زندگی کوتاهش اختصاص می‌یابد.

عکسی که از فاصلهٔ بسیار نزدیک از مجسمه‌ای عظیم گرفته می‌شود ممکن است شباهت چندانی با دورنمای آن نداشته باشد؛ خُلل و فُرَج‌ها از فاصلهٔ دور به چشم نمی‌آید و زنگار فلز از روی پایه‌ای سنگی و در ارتفاع ممکن است جلوه‌ای متفاوت با آنچه از یک قدمی دیده می‌شود داشته باشد. در بخش فعالیت‌های تئاتری عشقی می‌بینیم وقت و پول مختصرش را در راه کاری تفریحی و کم‌سود و بی‌صرفه مانند راه‌انداختن چیزی به زحمت شبیه اپرا دربارهٔ شهریاران باستانی هدر می‌داد و آنگاه عامهٔ مردم را ملامت می‌کرد که کودن و هنرنشناس‌اند. در بخش «تجربهٔ روزنامه‌نگاری» می‌بینیم روزنامهٔ بدچاپ، پرغلط و کم‌مطلب او نمی‌توانست به پای روزنامه‌های بهتری که در همان زمان منتشر می‌شد برسد و با آنها رقابت کند. به جای دست‌زدن به انتقاد حرفه‌ای و واقع‌بینانه از خود، دربارهٔ سید اشرف‌الدین حسینی (نویسندهٔ روزنامهٔ فکاهی و پرخوانندهٔ نسیم شمال که در آخر عمر کارش به فقر و دارالمجانین کشید) می‌نوشت: «اگر از من بپرسند، سید اشرف و سید اشرف‌ها از روز اول دیوانه‌اند که قدم در راه این جامعهٔ بی‌وفا می‌گذارند.»^۸

این تصویرهای درشت از شاعر و هنرمندی که روزنامه‌اش، به نوشتهٔ خود او، تنها دو مشترک داشت، همان تصویری نیست که از ورای زمان در ذهن جامعه نقش بسته است. جامعهٔ عشقی را شهید راه قلم و آرمان آزادیخواهی می‌شناسد و می‌پندارد محال است مردم به روزنامهٔ یک شهید در زمان حیاتش اعتنا نکرده باشند. اما خواهیم دید که واقعیت دارد. منظور نه معیوب‌جلوه‌دادن تصویر شکوهمند عشقی و نه ملامت اهل زمانهٔ اوست؛ هدف غور در این پدیدهٔ پیچیده است که مجسمه‌ای از مرمر یا برنز، به‌رغم همهٔ کج‌وکولگی‌هایی که از نزدیک در آن دیده می‌شود، ممکن است در چشم‌انداز تاریخی بسیار باالیهت جلوه کند.